

WATERSIDE NIGHT

Uploader: *The owl*

Translator: *Sonson*

Editor: *Lian & Medusa*

Director: *Lian*

ارائه شده توسط تیم ترجمه و ادیت
آشویی سکای

A
L
A
S
K
A



سرهم کلاه گذاشتی!!



آهان~

تکون نخور.



گفتی بلهام ازدواج می کنی ولی حالا عین پی سرهم کلاه رفته!!

بذار این هم ببندم.

با تو...

خب، حالا قشنگ لباست رو پوشیدی.



دا~

دیگه همچین دایناسور بانمکی از کجا می خوان پیدا کنن آخه؟

گفتی قراره بلهام ازدواج کنی...!

تو گفتی بلهام ازدواج می کنی، کیم ایوهیون!!!



سر من رو خیره می کنی!!!

آره گفتیم!!!

ایه! ایه!

خب احمق که این ازدواج نیست پس چه کوفتیه؟!!!



پس مراسم عروسی پی لب؟

آفه دیگه کی می خوایم عروسی بگیریم؟

ما همین الانش هم ازدواجمون رو ثبت کردیم!!

همش سرمون شلوغه، داریم از فستگی می میریم. این دیگه چه جور ازدواجیه آفه؟

کیم ایویونگ قراره کل عروسیمون زرز راه بندازه، تو قراره ساکتش کنی یا من؟



ما دوتا بچه داریم، اصلا وقت نمیشه خودمون رو برای عروسی آماده کنیم...

وقت بازی دایناسوریه!!

ایه! ایه!







ما کاملا توی هولو ولا
بودیم که با هم دیگر
از دواج کردیم و هنوز
هم که هنوز تو من رو
یاد تو میخوری صرا می کنی.

ای کجاست؟



توهمی برای خودت
زندگی می‌کنی...؟



A close-up shot of a character's dark, spiky hair. A red mark, possibly a scar or a tattoo, is visible on the character's forehead. The background is a plain, light-colored wall.

ト

هَقَقَ

مالا پی کار کنم...؟

A stylized line drawing of a person's head and shoulders, looking down at a row of buildings. The person's face is represented by a simple outline, and their gaze is directed towards a row of buildings below. The buildings are depicted in a simplified, blocky style. The overall composition is minimalist and focuses on the relationship between the viewer and the urban environment.

아양

نه، الحق
لیزی

농아앙

물과의 밤

글/그림 으자

پس با همین سر
و وضعیتون رفتین
بیمارستان؟

بچه فقط از به
ارتفاع خیلی کوتاه افتاده
بود روی زمین، ولی این دوتا
پیاز داغش رو زیاد کردن و
حتی اجازه ندادن لباس هام
رو عوض کنم...



توی بیمارستان همه
داشتن به ما می‌خندیدن
ولی بچه‌ها داشتن به
پهنای صورتشون زار
می‌زدن.

خب، حال
هه‌وول چطوره؟



هوم؟

آه...

دقیقا این
همون چیزیه
که نگرانشم~

این‌ها همه‌شون
شیبیه همدیگه‌ن و
آلفان...



توی خانواده‌ی ما تو
و هه‌وول تنها کسانی
هستین که امگایین.

آلفاها وقتی کوچین
از پله‌ها میفتن پایین،
خودشون رو از طبقه‌ی
دوم می‌ندازن پایین و
هیچیشون نمیشه...

اوه، فکر نکنم
خیلی هم سالم
باشن...

گفتن حالش
خوبه.

آره...



خدا رو شکر...

مشکلمون این‌جاست
که هر بار وقت غذا
خوردن میشه به
جنگی راه میفته.

انگار پرت کردن برنج
رو خیلی بیش‌تر از
خوردنش دوست داره
و بهش کیف میده.



خدای من...

شاید به خاطر
اینه که هنوز به
این چیزها عادت
ندارین.



نگرانی منه...

ته‌جو یهوپی کل
غذا رو کرد توی
دهن بچه.

از ترس اینکه کل کاسه‌ی
برنج رو چپه کنه توی
دهنش، کاسه رو برداشتم
و گذاشتمش کنار.

هاهاها.

.....



بابا حواسش به
بچه‌ها هست.

بیا بریم سر قرار.

تو باید خون‌سردیت رو
حفظ کنی، اگه هر دفعه
همین طوری رفتار کنی
اون‌ها هم بدتر دست و
پاشون رو گم می‌کنن.

خب وقتی بچه داره
گریه می‌کنه باید
چی کار کنم پس...

تازه سرش خورده
بود زمین، کم چیزی
نیست که.

اگه یکم گریه کنه
که اشکالی نداره.

تو متوجه نیستی...

همش به خاطر
اینه که تو هه وول
رو به دنیا آوردی،
دقیقا کپی خودته.

چی؟



وقتی گریه می کنه
حس می کنم کیم
ایوهیون کوچولو داره
جلوم اشک می ریزه...

من
همین طوری ام.

وقتی تو گریه می کنی،
حس می کنم الانه که قلم
از جاش در بیاد و تحمل
اشک هات رو ندارم.



منحرف...

منظورم این نبود~

이설작고
نه، به خدا
منظورم این نبود

عوضی...



خیلی خوشحالم که
این روزها دیگه چیزی
نیست تا به خاطرش
گریه کنم.

قول میکردم به پدر
وقتیهایی که توی
تنتیم اشکت رو در
نیارم.

خفه شو.



این جا شبیه
جاییه که قبلا داخلش
کار می کردم...



از کی می رفتی سر
کار پاره وقت؟

منم توی نولورا هم
کار نمی کردم؟

وقتی دانش آموز بودم توی
رستوران کبابی، خوراکی فروشی و
فروشگاه کار می کردم. وقتی بزرگ سال
شدم توی گیم نت، کافی نت، به عنوان
پیک، توی بار، کازینو، بار زدن و باربری
کار می کردم، تازه کارهای عجیب و
غریب دیگه ای هم داشتم...

wow

بیشتر از تعداد
شغل هام...

تعداد نگرانی هایی
بود که اون موقع
درگیرشون بودم.



همش می‌ترسیدم
نکنه وقتی من سر
کارم بلایی سر
ایویونگ بیاد.



اگه آسیب
جدی ای می‌دید...

یا حتی اگه کیم
ساهیوک مست
می‌کرد و بلایی سرش
میاورد چی؟

اگه کیم ساهیوک
یه گند دیگه بالا
میاورد و دوباره ازم
پول می‌خواست چی؟



تازه باید سود
قرض و قوله‌هاش
رو هم می‌دادم.



اون موقع باید
برای ایویونگ یه
کاپشن می‌خریدم ولی
اگه پول‌هام تموم
می‌شد چی؟

...نگران بودم که اگه
بمیرم، چی به روز اون
بچه‌ی کوچیک میاد؟



زندگیم اون
موقع‌ها خیلی سخت
بود و کار دیگه‌ای از
دستم بر نمیومد...





اما الان...



واقعا فکر کنم هیچ
نگرانی ای ندارم؟

하이

ㅋㅋ
یعنی چی؟

به جز اینکه نگران
پرت کردن دونه های
برنج توسط هه وول
کوچولو باشم، هیچ
نگرانی دیگه ای ندارم.

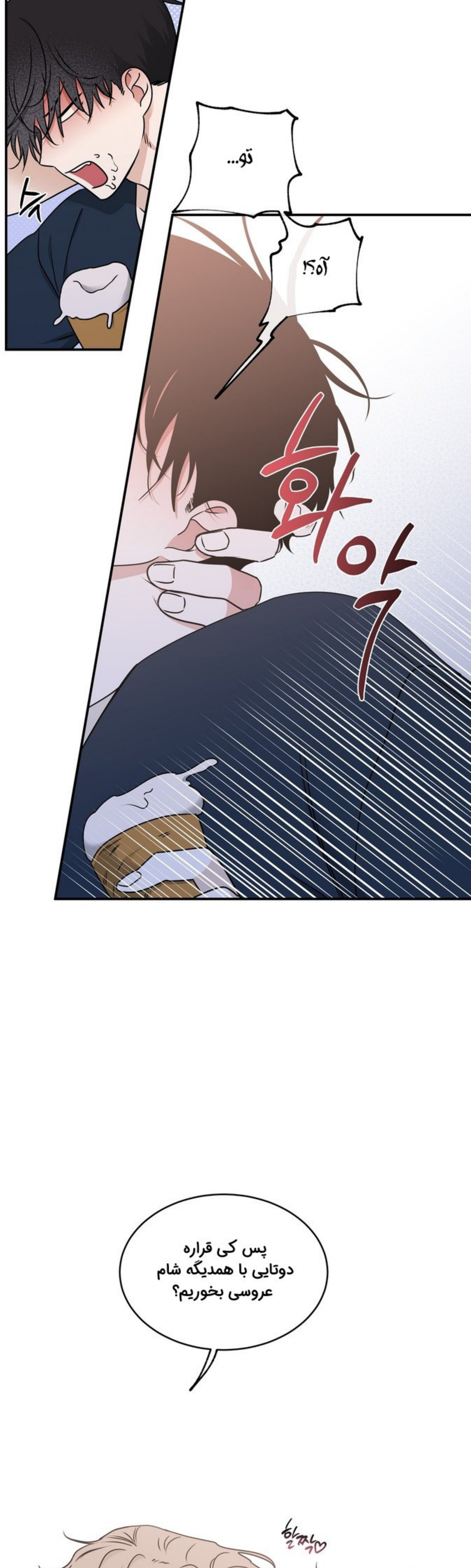
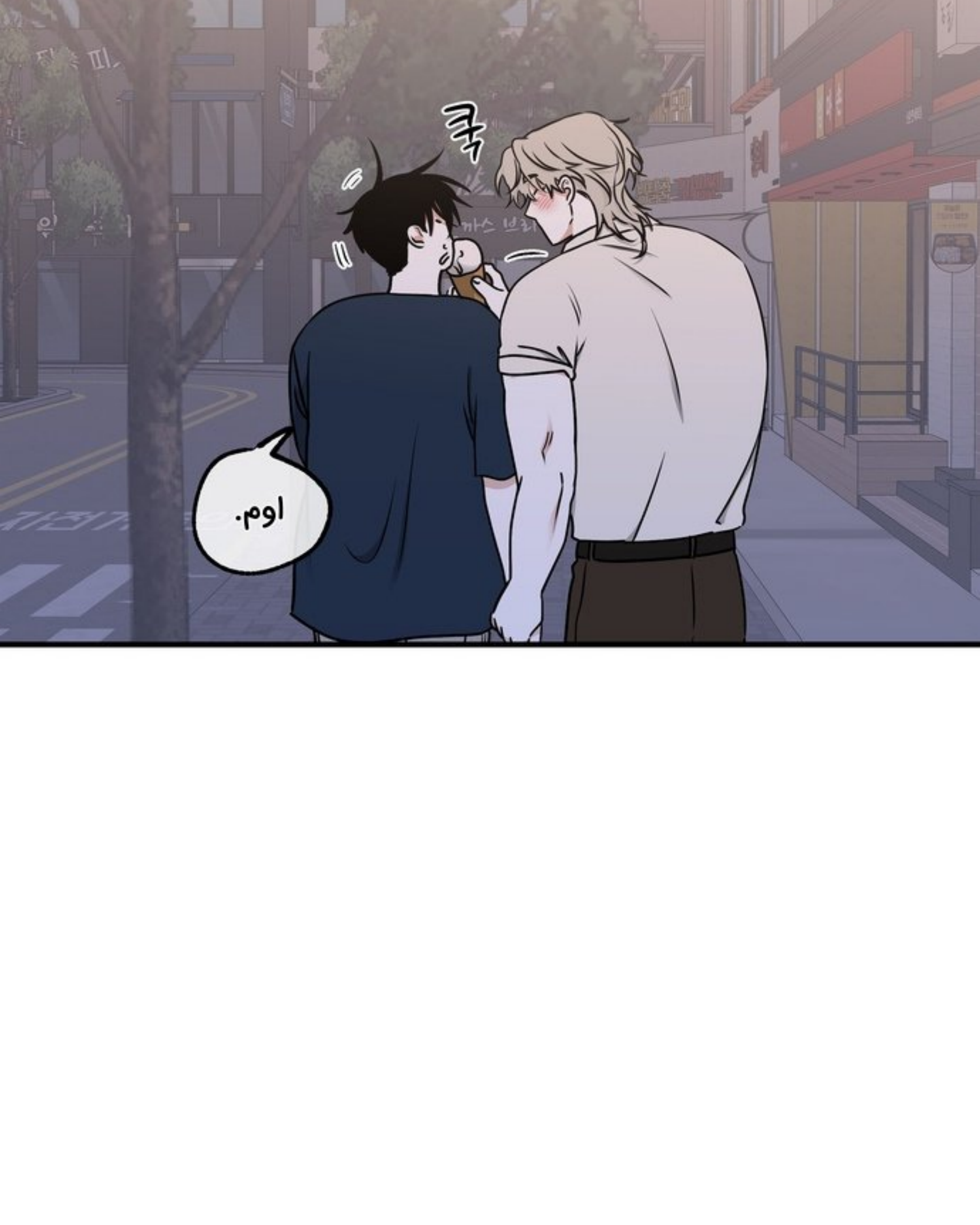
아하하



تا وقتی زنده ای،
نگرانی های زیادی
میان سراغت.

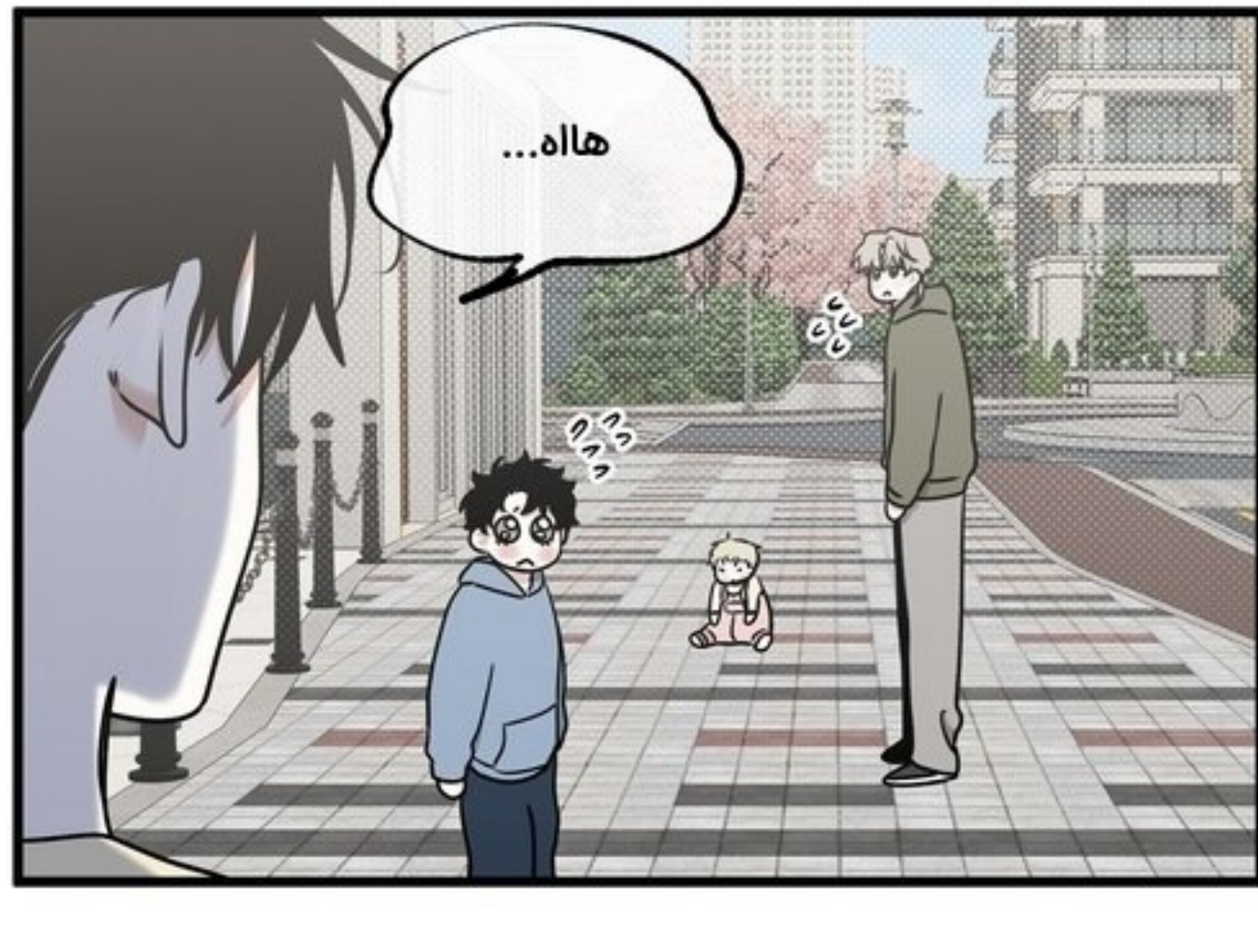
به نظرم ما می توانیم
با همدیگه از پس
این هم ببریم.





پس کی قراره
دوتایی با همدیگه شام
عروسی بخوریم؟





سلام
این فایلی که هم‌اکنون خوندید،
توسط تیم بزرگ تلگرامی

Aoisekai

ترجمه و ادیت شده و برای شما
و بقیه افرادی که به مانهوا
خوندن علاقه دارن آماده
شده.

تیم آنویی سکای فقط و
فقط در تلگرام فعالیت میکند.

اگه این فایل توی روبیکا، سرش،
ایتا، اینستا و بقیه پیام‌رسان‌های داخلی و
خارجی گذاشته شده و دارید میخونید،
بدونید بدون اجازه‌ی تیم ما گذاشته شده
و این کار دزدی محسوب میشود و به
هیچ عنوان ما راضی نیستیم.
فقط و فقط ما رو از طریق کانال تلگرامی
زیر دنبال کنید و مارو حمایت کنید:



[HTTPS://T.ME/AOISEKAI](https://t.me/Aoisekai)